

تحلیلی بر علل شکست نهضت جنگل

نهضت جنگل به روایت سعدالله خان درویش کجوری

قوام‌الدین بینایی

دبیر تاریخ، شهرستان نور

مقدمه

سعدالله‌خان درویش کجوری نامی آشنا در نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان جنگلی است و نام او با نام میرزا در بسیاری از حوادث خیزش جنگل گره خورده است.^۱

او محرم اسرار میرزا بود. چهار سال از عمر خود را به‌عنوان ریاست مجاهدین جنگل در گوراب زرمخ^۲ گذراند. همچنین نماینده میرزا و نهضت جنگل در فتح مازندران^۳، نماینده میرزا در مذاکره با دولت‌های وثوق‌الدوله، سیدضیاء و رضاخان و ده‌ها مأموریت سیاسی - نظامی دیگر بود. وی عمر خود را صادقانه وقف نهضت جنگل کرده بود. رابطه وی با میرزا رابطه‌ای عاطفی، مرید و مرادی و فراتر از روابط اداری و سازمانی بود. در بسیاری از نامه‌نگاری‌هایی که یقیناً تعدادی از آن‌ها به چاپ نرسیده و در احکام حکومتی، دیده می‌شود،^۴ این رابطه عاطفی، حتی پس از شهادت میرزا، تا پایان عمر طولانی نودوپنج ساله وی ادامه داشت. حدود نیم قرن بعد از شهادت میرزا یعنی در سال ۱۳۴۸ ه.ش وی به خواهش فرزندش قلم به دست می‌گیرد و خاطرات آن سال‌های پر حادثه را در سن هشتادو یک سالگی به رشته تحریر درمی‌آورد و بعد از دو سال آن را به اتمام می‌رساند.

نگارنده به‌دلیل همجواری با محل



سکونت خاندان درویش در رویان مازندران همواره در جست‌وجوی این آخرین بازمانده نهضت جنگل و یار غار میرزا بودم که متأسفانه میسر نشد تا اینکه اخیراً متوجه شدم خاطرات ایشان به همت فرزندش توسط بنیاد مطالعات تاریخ معاصر ایران در سال ۱۳۷۸ به چاپ رسیده است. چاپ کتاب مذکور انگیزه نگارش این مقاله شد.

کلیدواژه: میرزا کوچک‌خان، نهضت جنگل، سعدالله درویش، مبارزه، رضاخان

درویش، از تولد تا پیوستن به جنگل

سعدالله‌خان درویش کجوری بنا بر زندگی‌نامه خود نوشت؛ در سال ۱۲۶۸ هـ. در قریه کدیر (kodir) یکی از بیلاقات کجور مازندران متولد شد. پدرش میرزا سلیمان‌خان درویش منشی نصرالسلطنه یا سپهدار، همان سپهسالار تنکابنی بعدی، از بازیگران عصر مشروطه بود. وی آموزش مقدماتی را در مکتب‌خانه‌های بیلاقی «کدیر» و مرکز قشلاقی دودمانش «سیاه رود رویان» گذراند. در هفت‌سالگی همراه خانواده‌اش روانه تهران شد. در هشت‌سالگی او، یعنی در ۱۲۷۶ هـ.ش، میرزا رضای کرمانی با گلوله ناصرالدین شاه را از پای درآورد. او شجاعت و جسارت و اعتمادبه‌نفس میرزا را مورد ستایش قرار می‌دهد. به همین جهت چند روزی مدرسه آن‌ها تعطیل بود. آن‌گاه به همراه سپهسالار تنکابنی که در عهد حکومت مظفری حاکم رشت شده بود به رشت می‌آیند. با خانواده پورداوود همسایه می‌شوند. پدر ابراهیم پورداوود، چون اعتقاد به مدارس جدید نداشت، پسرش را به مدرسه نمی‌فرستاد، ولی به خواهش پورداوود، محرمانه به او فرانسه می‌آموخت. پورداوود بعدها هر وقت او را می‌دید

می‌گفت اول معلم فرانسه‌ام تو بودی.^۱ ادامه تحصیل را در دارالفنون و مدرسه فرانسوی آلیانس تهران پی گرفت. یک سال پس از مشروطه، در هجده‌سالگی، با دختر مرحوم حسن تونی ازدواج نمود که تا پایان عمر رهین‌خاطره خوش این زندگی مشترک بود. بعد از استقرار حکومت مشروطه و مجلس از طرف انجمن محصلین به پاسداری از مجلس پرداخت، تا اینکه مجلس به دستور محمدعلی‌شاه توسط لیاخوف روسی به توپ بسته شد.

در سال ۱۳۲۷ (۱۲۸۸ شمسی قمری) با کمک مالی سپهسالار تنکابنی و به اراده خود برای ادامه تحصیل روانه سوئیس شد و در رشته حقوق به ادامه تحصیل پرداخت. با آغاز جنگ جهانی اول به عضویت کمیته برلن درآمد که مرکب از سیدحسن تقی‌زاده، سیدمحمدعلی جمال‌زاده و پورداوود بود. اعضای این کمیته به نفع متحدین (آلمان و...) شروع به فعالیت‌هایی در سرزمین‌های تحت حاکمیت عثمانی در غرب و شمال غربی ایران و نیز به نفع دولت نظام‌السلطنه مافی نمودند. درویش بعد از پایان جنگ جهانی اول به نهضت جنگل پیوست. در زمان وثوق‌الدوله هفت ماه را به جرم همکاری با جنگلی‌ها در زندان به سر برد.

سعدالله‌خان درویش در نهضت جنگل

بعد از فتح تهران برخی از فاتحانی که داعیه آزادی‌خواهی، قانون‌مداری، و مبارزه با ظلم و استبداد داشتند مرتکب اعمالی شدند که چندان تفاوتی با عمده استبداد قاجاری نداشت، اما عده‌ای به عهد و میثاق خود وفادار ماندند که از جمله آن‌ها میرزا کوچک‌خان جنگلی بود.

درویش پس از پایان جنگ جهانی اول به ایران بازگشت. مدتی در تهران بیکار بود تا اینکه نامه‌ای به میرزا کوچک‌خان نوشت و خود نیز عازم رشت شد. میرزا با سوابق

آشنایی که نسبت به درویش و پدرش داشت مقدم او را در گوراب زرمخ گرامی داشت و در اتاقی که خودش منزل داشت جای داد. بعد از مدتی او را به‌عنوان ریاست سربازخانه منصوب ساخت. هنوز نهضت جنگل دچار شکاف‌های عمیق نشده بود.

یکی از کسانی که خود را به نهضت جنگل رسانده و مورد اعتماد حاج احمد کسمایی قرار گرفته بود رضا افشار بود که از طرف کسمایی به سمت رئیس دارایی گیلان منصوب شده بود. سعدالله‌خان درویش از زمانی که نامبرده در آلمان بود وی را می‌شناخت و او را فردی فرصت‌طلب و جاسوس انگلیس می‌دانست و این موضوع را همواره به میرزا گوشزد می‌کرد. اما میرزا تحت تأثیر حرف‌های خواهرزاده خود، اسماعیل جنگلی، این هشدارها را نشنیده گرفت. سرانجام رضا افشار تفرقه و جدایی حاج‌احمد کسمایی و میرزا را بیشتر کرد و هشتصد هزار و چهل تومان از پول‌های جمع‌آوری شده جنگلی‌ها را برداشت و به تهران فرار کرد. میرزا افسوس می‌خورد که چرا به حرف درویش گوش نداده است. بعد از ورود میرزا به رشت و تشکیل حکومت ائتلافی در رمضان ۱۳۳۸ هـ.ق سعدالله‌خان به فرمانداری نظامی و دژبانی رشت منصوب و در یکی از کاخ‌های سپهدار اکبر رشتی مستقر شد. منع مشروب‌فروشی، منع کشت تریاک، اخذ مالیات‌های معوقه و برخورد با جاسوسان از اقدامات مهم فرمانداری نظامی یا به اصطلاح آن روز «کماندانی» بود که با جدیت پیگیری شد.

گشایش جبهه جدید

در همان سال جهت گشایش جبهه‌های جدید برای حمله به تهران، قشونی به فرماندهی سعدالله‌خان روانه مازندران شد. سربازان این قشون، که تقریباً بدون زدوخورد، در مشهد سر (بابلسر امروزی) از کشتی پیاده شدند بابل و ساری را تصرف

نمودند.^۷ احسان‌الله‌خان مایل بود که این مأموریت به او سپرده شود. اما میرزا به او اطمینان نداشت.

بعد از تصرف بدون خونریزی مازندران میرزا با جملهٔ عاطفی «قربان سعدی سعادت‌مند خود گردم» دستوراتی به سعدالله‌خان می‌دهد و از او می‌خواهد که وسایل تحیب عمومی را فراهم آورد، اما هم‌چنان از احسان‌الله‌خان و رفقای حزب کمونیست او می‌نالید.^۸ لذا نمایندگان به مسکو اعزام می‌کند تا این جاهلان را سر عقل بیاورد.

مشیرالدوله پیرنیا (نخست‌وزیر وقت) عده‌ای از نیروهای گارد سلطنتی و قزاق را به فرماندهی استاروسلسکی و هزینه‌ای که انگلیس‌ها به‌صورت وام در اختیار او قرار دادند، همراه حبیب‌الله‌خان شبیبانی و محمد درگاهی عازم سرکوب جنگلیان در مازندران نمود. آن‌ها پس از اندکی مقاومت هواداران جنبش جنگل، علی‌رغم آنکه انتظار می‌رفت بتوانند موقعیت خود را به‌دلیل تشتت فکری و سیاسی زعمای جنگل، تثبیت کنند مجبور به عقب‌نشینی از ساری و بابل شدند. مرحوم مهجوری می‌نویسد: «جنگلی‌ها در حوزهٔ مازندران به کسی آزار نرسانیدند و دیناری به زور و چپاول نگرفتند»^۹

در زمان زمامداری سپهدار اکبر رشتی، برای مذاکره با استاروسلسکی، فرمانده قوای قزاق‌ها، عده‌ای از طرف میرزا عازم تهران شدند که در قزوین دستگیر و سه‌ماه زندانی شدند. در همین زمان، کشور آستان حوادثی بود. در مهمان‌خانهٔ قزوین سرتیپ رضاخان میرپنج سوادکوهی و فضل‌الله زاهدی، بعد از برکناری استاروسلسکی، با درویش دیدار کردند و قصد انجام کودتا و تصرف تهران را با او در میان گذاشتند و از او خواستند که میرزا و نیروهای او را با آنان همراه کند تا به اتفاق هم به سمت تهران حرکت کنند که میسر نشد.

سرانجام در سحرگاه سوم اسفندماه

۱۲۹۹ کودتاچیان با زدوخورد مختصری به رهبری سیدضیاءالدین طباطبائی و رضاخان تهران را به تصرف خود درآوردند.

رضاخان و نهضت جنگل

بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، سیدضیاءالدین طباطبائی در یک عمل منافقانه، بنا به روایت درویش، او را در تهران به اطاق خویش دعوت می‌کند و ضمن ستایش از جنگلی‌ها از او خواهش می‌کند که از میرزا بخواهد یک مهلت شش ماهه بدهد تا او بتواند مقاصد ملی میرزا را جامه عمل بپوشاند؛ سیدضیاء دستور پرداخت هزینهٔ سفر درویش به گیلان را نیز می‌دهد. از طرف دیگر به میرزا کریم‌خان رشتی نیز مبلغ شصت هزار تومان می‌دهد تا عده‌ای مزدور اجیر کند و میرزا و یارانش را سر به نیست کنند که درویش با فرستادن فردی با لباس مبدل به گیلان میرزا را از توطئه آگاه می‌کند.^{۱۰} حاجی احمد کسمایی و سردار محیی هر دو دستگیر شدند که شبانه توسط سربازهای روس آزاد و به بادکوبه (باکوی امروزی) فرستاده شدند. بعد از سقوط دولت سیدضیاء و روی کار آمدن قوام‌السلطنه، درویش موارد پیشنهادی نهضت جنگل را به اطلاع^{۱۱} وی رساند که درخواست نوعی حکومت فدرالی با اختیارات فراوان بود. قوام‌السلطنه به ظاهر شروع تمجید و ستایش از جنگلی‌ها کرد ولی گفت: فعلاً دولت گرفتاری‌هایی دارد و نمی‌تواند در بیشتر آن موارد اقدام کند. معلوم شد که قوام‌السلطنه مثل برادرش وثوق‌الدوله نظر خوشی به جنگلی‌ها ندارد، اما در صدد برآمد که از طریق حیل و سیاست کار را یکسره کند. قوام‌السلطنه رضاخان را که وزیر جنگ بود مأمور پایان کار جنگلی‌ها کرد.

میرزا همواره از درگیری با نیروهای دولتی پرهیز داشت و نمی‌خواست آغازگر

جنگی باشد. لذا به روایت فخرائی، مذاکره‌ای با رضاخان وزیر جنگ و نرمش در برابر او و رد و بدل شدن جملات ملاطفت آمیزی از طرفین صورت گرفت^{۱۲} و قرار شد دیداری نیز میان آن‌ها صورت گیرد، اما در جبههٔ ماسوله، که جنگلی‌ها، از این متارکه بی‌خبر بودند، زدوخوردی صورت گرفت که سه افسر و پانزده نظامی قزاق کشته شدند و کار به ادامهٔ کارزار کشانیده شد. اینجا روایت درویش با روایت مرحوم فخرائی اندکی تفاوت دارد. بعد از واقعهٔ ماسرا، میرزا با عجله درویش را برای مذاکره به تهران می‌فرستد اما از بخت بد او سردار سپه برای ملاقات با میرزا به گیلان رفته بود. جاسوسان انگلیس که به گفتهٔ درویش در همه جا حضور داشتند می‌دانستند که اگر این ملاقات صورت گیرد ممکن است به سازش میرزا با رضاخان بینجامد و لذا شروع به تحریکات و تشدید اختلافات کردند. قبل از ملاقات، یک نامهٔ جعلی از طرف میرزا کوچک‌خان مبنی بر دستگیری ایشان (رضاخان) نوشتند که موجب شد رضاخان حمله به نیروهای میرزا را آغاز کند و به تهران برگردد. در تهران جشن پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در سفارت شوروی بود. قوام‌السلطنه، وزیر جنگ، روتشتین سفیر روس و عده‌ای از خان‌های ایرانی و روسی دعوت بودند. روتشتین از رضاخان پرسید: «شما که برای ملاقات نزد میرزا کوچک‌خان رفتید، چه شد که دستور حمله دادید؟» وزیر جنگ برای تبرئهٔ خود سفیر روس، قوام‌السلطنه و این جانب (درویش) را بیرون تالار برد و یادداشت جعلی را ارائه داد. متن یادداشت بدین مضمون بود: «جناح راست ما محکم است. جناح چپ را هم محکم کنید. وزیر جنگ همین که وارد محوطه شد ایشان را محاصره کنید». به محض دیدن آن یادداشت ساختگی جعلی بودن آن را

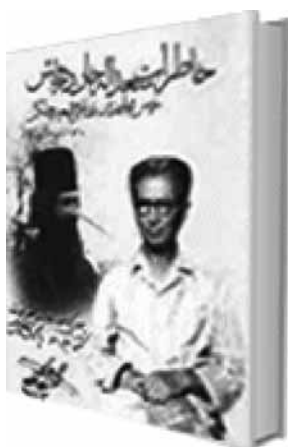
یادآور شدم و اظهار داشتم من چندین نامه به خط و امضای کوچک خان در منزل دارم. روتشتین اصرار داشت که جعلی بودن آن نامه آشکار شود. قوام السلطنه اظهار داشت بهتر است تطبیق شود ولی وزیر جنگ گفت که کار از کار گذشته است.^{۱۳}»

تحلیلی بر علل شکست نهضت جنگل

از مجموع اسناد و مدارک موجود می توان قضاوت واقع بینانه تری در مورد چون و چراى شکست نهضت جنگل ارائه داد، از جمله:

الف: قیام میرزا که در سال ۱۲۹۳ ه.ش آغاز شده بود تا سال ۱۳۰۰ ه.ش، یعنی حرکت رضاخان به سمت رشت، گرفتار دودستگی ها، کودتای خونین کمونیست ها، واقعه ملاسرا، تسلیم دکتر حشمت و حاج احمد کسائی، خیانت یاران دیرین و زدوخوردهای داخلی شد که به مذاق توده های مردم که به دنبال آرامش و امنیتی برای گذران امور روزانه خود بودند خوشایند نیامد. فرامین میرزا حتی در شهر رشت نیز به طور کامل نافذ و جاری نبود چه رسد در مناطق دیگر. چنین شرایط بحرانی و رنج آوری حاصل مکانیسم داخلی جنبش جنگل و بعضی از تاکتیک های اشتباه سران جنگل و حتی شخص میرزا بود (که از جمله آن ها مسامحه غیر قابل اغماض در برابر احسان الله خان و دسیسه های عوامل روس و انگلیس و خان های محلی را می توان نام برد.

ب: دولت کودتا، پس از تصرف تهران و انتصاب رضاخان به وزارت جنگ، صدها خان و امیر و نیز قلدان محلی و دزدان سرگردنه را قلع و قمع کرد. هدف آن دولت تقویت ارتش و دولت مرکزی، وحدت سیاسی و ارضی و ایجاد امنیت و حذف نظام خان خانی و بقایای شاهزادگان بی شمار فاسد قاجاری بود. تظاهرات دینی رضاخان با هر انگیزه ای که صورت می گرفت اقبال عمومی و حمایت بخشی از روشنفکران



او محرم اسرار میرزا بود. چهار سال از عمر خود را به عنوان ریاست مجاهدین جنگل در گوراب زرمخ گذراند. همچنین نماینده میرزا و نهضت جنگل در فتح مازندران، نماینده میرزا در مذاکره با دولت های وثوق الدوله، سیدضیاء و رضاخان و ده ها مأموریت سیاسی - نظامی دیگر بود



میرزا و دو تن از یارانش: اسماعیل جنگلی و حبیب الله خان مدنی



تحولات ناخواسته‌ای که نه میرزا و نه رضاخان در پیدایش آن دخیل بودند و درویش آن را به جاسوسان انگلیس نسبت می‌دهد آن دو را به نبرد نظامی کشاند

و از همان مسیر قانون اساسی مشروطه اهدافش را پی گرفت. جنبش میرزا از یک طرف مدعی پیروی از دولت مرکزی صالح بود و از طرف دیگر اصل رژیم مشروطه سلطنتی را الغا نمود که خود نوعی تناقض در گفتار و کردار بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. ۲۲۳-۲۰۹، انتشارات جاویدان، چاپ دهم، ۱۳۶۲، تهران.
۲. خاطرات سعدالله خان درویش رئیس مجاهدین نظامی نهضت جنگل ص ۷۳، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، چاپ اول ۱۳۸۷، تهران.
۳. همان ص ۱۳۷ و فخرائی، ابراهیم سردار جنگل ص ۲۶۳، چاپ دهم ۱۳۶۲، تهران.
۴. هوالحق- یکشنبه هشتم حمل بیچی نیل ۱۲۹۹....

سعدی که صید دل‌ها کردی به عقل هوش- کُشتی زهجر ما را، باید گرفت گوشت قربانت شوم: محترم دست‌خط تو که مملو از صداقت و صفا بود زیارت گردید. جا دارد بعد از آن همه دوری و صدمات فوق‌الطاقة یک ساله که هر ساعت مرگ ما را تهدید و سپس به نزدیکی

سوسیالیستی بود که از نقاط آسیب‌پذیری این جنبش بود که مرتجعین داخلی نیز با بزرگ کردن و دامن زدن به آن، جنبش جنگل را وابسته به شوروی‌ها و تجزیه‌طلب و اشرار معرفی می‌کردند تا زمینه سقوط آن را فراهم سازند.

۵: الغای سلطنت و جایگزینی جمهوری برآمده از سوسیالیسم وارداتی شوروی‌ها به دست کمونیست‌های وطنی و ائتلاف میرزا با آنان اشتباه بزرگ تاکتیکی جنگلی‌ها بود. اشتباهی که کودتاچیان ۱۲۹۹ه.ش علی‌رغم تصرف تهران و توان حذف قاجاریه مرتکب آن نشدند و نظام مشروطه سلطنتی را که دستاورد جانفشانی‌های مشروطه‌خواهان بود به ظاهر حفظ کردند. حتی رضاخان در اوج قدرت نظامی خود بعد از طرح «جمهوری» به‌عنوان مقدمه‌ای برای انقراض قاجاریه، وقتی مخالفت مردم و علمای قم را دید فوراً تغییر تاکتیک داد

را در پی داشت. حتی سرسخت‌ترین دشمنان پارلمانی او چون مدرس و مصدق منکر اقدامات مفید او نبودند اما از ظهور دیکتاتوری وحشت داشتند. از آن سو هم گیلانیان، خسته از درگیری‌ها و مناقشات لفظی و نظامی جنگلی‌ها، وقتی اطلاعیه رضاخان را «مبنی بر ایجاد امنیت و نجات مال و جان و ناموس مردم»^۱ که جنگلی‌ها نتوانسته بودند محقق سازند، شنیدند به مذاق آن‌ها خوشایند جلوه نمود.

ج: حرکت رضاخان یا هر فرد دیگری به‌عنوان فرمانده کل قوا و مسئول حفظ امنیت عمومی کشور به‌سمت گیلان، در حکومت مشروطه، امری قانونی و اجتناب‌ناپذیر بود. به قول سعدی شاعر بزرگ «دو امیر در یک اقلیم ننگنجد». در یک کشور نمی‌شود دو سازمان نظامی مستقل و منفک از هم وجود داشته باشد. میرزا می‌بایست یا مقاومت می‌کرد یا جذب ارتش و نظام رضاخانی می‌شد. میرزا چون تشنه قدرت نبود و قدرت نظامی سیاسی را وسیله‌ای برای مبارزه با روس و انگلیس و استبداد داخلی می‌دانست بارها در مذاکرات با دولت مرکزی اعلان کرد که اگر دولت مستقل و آزادی در مرکز تشکیل شود خود را موظف اطاعت از آنان می‌داند. بر اساس همین باور صادقانه بود که وی قصد مصالحه با رضاخان را داشت، اما تحولات ناخواسته‌ای که نه میرزا و نه رضاخان در پیدایش آن دخیل بودند و درویش آن را به جاسوسان انگلیس نسبت می‌دهد آن دو را به نبرد نظامی کشاند که شکست نهضت جنگل و شهادت میرزا را در پی داشت.

د: وجود بیگانگان اعم از عثمانی، اتریشی، آلمانی و بلغاری، به‌خصوص روس‌ها که با ترفند انقلابی و بلشویکی و ادعای حمایت از رنجبران را داشتند و بالاخره عنوان «جمهوری شوروی گیلان» که تداعی کننده اتحاد جماهیر شوروی

مبدل گشته از شما که مسامحه در ملاقات می‌کنید قدری شکایت نمایم. مگر میزان ارادت ما را نسبت به شما ندانید که این اندازه بی‌رحمی می‌کنی.... عرایض فوق را خالی از حقیقت ندانسته چند روزی هم به عیادت مرضای عشق خویش آیی. امضا: کوچک جنگلی
 درویش... همان ص ۱۱۲.
 هوالحق ۸ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۸ - قربان سعدی سعادت‌مند خود گرم....
 درویش... همان ص ۱۵۴.

۵. زندگی‌نامه خود نوشت سعدالله‌خان درویش با این جملات که نشان‌دهنده اعتقادات دینی و باورهای ملی اوست شروع می‌شود: به نام پاک ایزد دادگر که گیتی را به فروغ روشنی داد و مردم را از دیگر جانوران به زیور خرد برتری بخشید تا در پرتو این چراغ آسمانی بد از نیک شناخته و با دیده دانایی روشن از تاریک تمیز دهد و از خدای بهترین درود بر آن پیامبر اسلام و خاندان و یاران او که بخردان گروه آدمیان را راه نیک‌بخشی دو جهان بنمود... من بنده که یک تن از ایرانیان وازدوده پارسم به فره ایزدی و به نیروی شناسایی نامه‌های باستان و داستان گذشتگان و آزمایش کار گیتی و دیدار هر کشور و سنجیدن هر آیین بزرگی و برتری کیش محمد صلی‌الله‌علیه و آله را شناخته و با جان و دل گرویده‌ام و در این زمینه کوشش‌های نستوه دارم هر چه پیش رفتم بیش دیدم مهر تا بنده اسلام فروزنده‌تر بود و چشم دانش احمدی فزاینده‌تر.... درویش همان ص ۹.

۶. درویش همان ص ۱۷

۷. نمونه‌ای از این غارتگری میرزا علی‌خان دیوسالار، معروف به سالار فاتح از فرماندهان ارشد نیروی سپهسالار تنکابنی، را که خود شاهد و ناظر آن بوده است شرح می‌دهد. همان ص ۲۹-۲۸، برای آشنایی بیشتر در مورد سالار فاتح رجوع شود به: دیو سالار، سالار فاتح، فتح تهران و اردوی برق‌بخشی از تاریخ مشروطیت، به کوشش نزهت دیوسالار ۱۳۳۶ - تهران.

فیاضی، عمادالدین، تلاش‌های سیاسی سالار فاتح، در فصل‌نامه گنجینه اسناد زمستان ۱۳۷۴، تهران.

بینایی، قوام‌الدین، مقاله، دیوسالار، میرزا علی، فصل‌نامه آینده، زمستان ۱۳۷۲، تهران.

۸. درویش همان ص ۱۵۵.

۹. مهجوری، اسماعیل، تاریخ مازندران، ص ۱۸. ۱۳۴۶، ساری.

۱۰. درویش می‌نویسد: میرزا کریم‌خان از سیدضیاءالدین رئیس الوزراء برای مخارج شصت هزار تومان گرفت و به‌عنوان مخارج حاج احمد و همراهانش (داد) حاج احمد هم مبلغی استفاده کرد چون صد نفر داشت و به هر یک صد تومان داد که می‌شود ده هزار تومان. درویش همان ص ۱۷۲. سؤال اینجاست که حاجی احمد کسمانی که تمام دارایی و ثروتش را در مرحله اولیه نهضت جنگل هزینه کرد نیازمند این پول سید ضیاء بود؟ این‌گونه روایت‌های شفاهی چندان قابل استناد نیست و ریشه‌های اختلاف را در اموری دیگری باید جست‌وجو کرد.

۱۱. مواد مصوبه پیشنهادی نهضت جنگل در یازده بند آمده بود که اصلاحات اساسی کلیه دو

اثر دولتی واگذار کردن تأمین داخله گیلان به نهضت جنگل، آزادی مؤسسات حزبی نهضت جنگل، مراجعه نیروهای دولتی به قزوین و تعیین حکومت و ریاست مالیه گیلان به تصویب جنگل از مهم‌ترین بندهای آن بود که در نهایت مورد موافقت قرار نگرفت - درویش همان ص ۱۹۵.

۱۲. سردار سپه بعد از شنیدن سخنان نمایندگان جنگل خطاب به آنان با لحن ملایمی می‌گوید تا اینجا اقدامات میرزا درست و همه‌اش از روی کمال حسن نیت و ملت‌خواهی و وطن‌پرستی بوده است من شخصاً به نام دولت ایران تصدیق می‌کنم که عملیات انقلابیون جنگل به نفع ملت و کشور ایران بوده و ... ای کاش میرزا زودتر از من به تهران می‌رسید و سررشته امور را به دست می‌گرفت. در زبده جلسه سران جنگل برای مذاکره تشکیل می‌یابد و تصمیم می‌گیرند

نامه‌ای از طرف میرزا به وزیر جنگ نوشته شود مشعر بر اینکه با ملاحظه نامه مشروح و نوبدی که در آن به ملت ایران داده شده است مقدرات ملی خود را از این تاریخ به شما تفویض می‌کنم. وزیر جنگ از دریافت این نامه بی‌نهایت خوشحال و در جواب می‌نویسد: من هم قلباً خود را به شما تسلیم می‌نمایم و خوب است به شهر تشریف بیاورید که ملاقات حاصل شود...

همان ص ۹-۳۷۶.... رضاخان از بریده شدن سر میرزا خشنود نشده بود. فخرانی، همان ص ۳۹۱. صیح یکی از روزها که حضرت اشرف از اندرون بیرون آمدند که به وزارت جنگ بروند جعبه سر را نشان دادند. ایشان بی‌اندازه از این عمل اظهار نفرت کردند و دستور دفن سر را دادند. از یاران



بریگارد قزاق